

تحلیلی بر راهبرد اتحادهای آمریکا در خاورمیانه و گزینه‌های محتمل در قبال ایران

مه‌دی آهویی *

چکیده

از دوران جنگ سرد اتحادها و ائتلاف‌های متعددی در منطقه خاورمیانه میان برخی بازیگران منطقه ای و قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای شکل گرفته‌اند. در دوران پس از جنگ سرد، آمریکا با حضور نظامی مستقیم در منطقه تلاش کرد تا توازن مطلوب خود را برقرار نماید - امری که هزینه‌های سنگینی بر آن کشور تحمیل کرده و سرانجام بی‌نتیجه بوده است. در شرایط بی‌نظمی کنونی در منطقه به نظر می‌رسد هزینه اتحادهای سنتی برای آمریکا سنگین‌تر از منافع آن شده است. رئیس‌جمهور جدید آمریکا نیز آشکارا فواید چنین هزینه‌هایی در دوره‌های قبل از خود را زیر سؤال برده است. با توجه به ظهور بازیگران غیردولتی و تعدد و پیچیدگی منابع تهدیدکننده منافع آمریکا، ایالات متحده ناگزیر باید به سوی مدل جدیدی برای کسب حداکثر منافع در عین کاهش هزینه‌های خود در منطقه حرکت کند. پرسش اصلی پژوهش حاضر این بوده که پارادیم اتحادهای ایالات متحده در

* استادیار گروه مطالعات ایران، دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسئول: ahouie@ut.ac.ir)

منطقه خاورمیانه چرا و به چه سمتی در حال تحول است و گزینه‌های جایگزین آمریکا در منطقه به ویژه در ارتباط با ایران چیست؟

نویسنده با استفاده از روش تحلیل محتوا به بررسی برخی اسناد تازه منتشرشده از سوی اندیشکده‌های آمریکایی پرداخته است. این اسناد به گونه‌ای انتخاب شده‌اند که معرف سلائیق و گرایش‌های گوناگون در سیاست خارجی آمریکا باشند. فرضیه پژوهش این است که پارادایم اتحادهای آمریکا در منطقه در دوره سردرگمی کنونی و با توجه به نیاز دولت ترامپ به ژست قدرت نمایی، میان استراتژی "موازنه از راه دور" و "مداخله مستقیم" برای توازن آنچه "سلطه جویی ایران" در منطقه خوانده می‌شود در نوسان است. البته فرق عمده ترامپ با اسلاف جمهوری خواه خود در این است که او نیز اوباما می‌خواهد بار اصلی حفظ امنیت منطقه و هزینه‌های آن را بر دوش متحدین سنتی آمریکا قرار دهد. لذا آمریکا در عین حفظ حضور نظامی خود در خلیج فارس از درگیری مستقیم با ایران خودداری کرده و در عوض به توانمندسازی متحدین خود می‌پردازد. در عین حال، واشنگتن تلاش می‌کند تا با اقدامات تحریک آمیز خود، ایران را مسئول نقض برجام جلوه گر سازد. این روند نوعی "توازن قدرت" فرساینده را در خاورمیانه برقرار خواهد کرد که طی آن، از قدرت همه بازیگران منطقه‌ای به جز اسرائیل کاسته شده و هزینه مشکلات منطقه برای سایر قدرت‌های فرامنطقه‌ای همچون چین افزایش خواهد یافت.

واژه‌های کلیدی: خاورمیانه، سیاست خارجی ایالات متحده، توازن تهدید، توازن قدرت، موازنه از راه دور.

مقدمه

هدف اصلی ایالات متحده پس از جنگ جهانی دوم، تفوق جهانی الگوی نظم لیبرال یا همان نظم مطلوب نظام سرمایه داری بر سایر مدل‌های رقیب بود که با سرعت و قدرت بیشتری در دوران پس از جنگ سرد ادامه پیدا کرد. ایالات متحده در طول هفتاد سال گذشته به طور متناوبی از روش‌های مداخله مستقیم تا کنترل از راه دور برای برقراری نظم مورد نظر خود در جهان و به طور خاص خاورمیانه استفاده کرده است. پارادایم اصلی اتحادهای آمریکا در خاورمیانه بر مبنای نظریه "توازن تهدید" قابل توضیح هستند - به این معنی که معمولاً در برابر یک منبع مشخص تهدید علیه منافع آمریکا شکل گرفته‌اند. در این مدل، آمریکا کوشیده است تا گاه از طریق مداخله مستقیم^۱ و زمانی از راه دور و توسط متحدینش، موازنه را علیه یک یا چند دشمن مشترک برقرار نماید. در راستای این هدف، دکترین‌ها و استراتژی‌های استیلاگرایی^۲، امنیت مشارکتی^۳، اقدام گزینشی^۴، و موازنه از راه دور^۵ همگی در مقاطعی مورد استفاده قرار گرفته است.

اکنون آمریکا و نیز منطقه خاورمیانه در وضعیتی قرار دارند که نوعی بازنگری در شیوه عملکرد اتحادیه‌های سنتی گذشته دور از انتظار نیست. تغییرات مراکز ثقل قدرت در جهان، تصویری از آینده نزدیک را بدست می‌دهد که در آن ایالات متحده دیگر تنها قدرت و هژمونی بلامنازع در جهان نخواهد بود (Klieman, 2015). هرچند انتظار افول قدرت آمریکا در آینده نزدیک، زود هنگام و غیر واقعی است اما در اینکه آمریکا به تدریج می‌باید قدرت‌های دیگری را نیز در کنار خود به رسمیت بشناسد تردیدی وجود ندارد

1. Onshore Balancing
2. Primacy
3. Collective Security
4. Selective Engagement
5. Offshore Balancing

(Acharya, 2014). ایالات متحده از دوران جنگ سرد تاکنون و به ویژه در سه دهه اخیر هزینه‌های بسیار سنگینی را برای حفظ نظم مطلوب خود در خاورمیانه پرداخته است. با این حال، وضعیت خاورمیانه امروز بیش از هر زمان دیگری در تاریخ معاصر، به هم ریخته و بی‌ثبات است به گونه‌ای که پیش‌بینی دقیق آینده آن دشوار است. در چنین شرایطی، منابع تهدیدکننده منافع آمریکا چگونه تحول یافته‌اند؟ و واشنگتن چگونه می‌خواهد منافع خود را در این منطقه پرآشوب دنبال نماید؟ این‌ها سوالاتی است که امروزه بسیاری در آمریکا در صدد پاسخگویی به آنها برآمده‌اند. شرایط جدید به گونه‌ایست که اعمال سیاست "توازن تهدید" به راحتی گذشته قابل اجرا نیست چراکه تهدیداتی با ماهیت‌های جدید و بسیار پیچیده بروز یافته‌اند. به عبارت بهتر، مرزبندی شفاف گذشته میان طرفداران و دشمنان آمریکا در منطقه مخدوش شده است. دشمنان موجود در مواردی ممکن است شرکای مهمی برای آمریکا محسوب شوند و متحدین قدیمی ممکن است در مواقعی در جهت خلاف منافع واشنگتن حرکت کنند. همچنین دشمن دشمن دیگر ضرورتاً دوست محسوب نمی‌شود. به عنوان مثال، داعش علی‌رغم دشمنی با ایران از سوی آمریکا نیز دشمن محسوب می‌شود. از سوی دیگر، آمریکا با محدودیت‌های اقتصادی بزرگی برای تأمین هزینه‌های حضور نظامی خود در جهان روبروست. در چنین وضعیتی، آمریکا ناگزیر از بازتعریف منافع خود و مکانیزم‌های دستیابی به آنهاست. نظر به تبعات این بازنگری‌ها برای منافع ملی ایران و تأثیرات آن بر تعاملات و معادلات منطقه‌ای، به ویژه پس از روی کار آمدن دولت جدید در آمریکا، توجه بیشتر به این موضوع در محافل علمی و پژوهش‌های حوزه بین‌الملل در کشورمان ضروری است.

با توجه به اینکه دولت جدید آمریکا به رهبری دونالد ترامپ هنوز در ابتدای کار خود قرار دارد و نیز با توجه به انواع مشکلات و چالش‌هایی که دولت تازه در تنظیم روابط خود با ساختارهای سنتی در داخل و خارج از آمریکا با آنها روبروست؛ و نیز از آنجایی که دولت ترامپ هنوز استراتژی مدونی را در سیاست خارجی خود معرفی و اتخاذ نکرده و تناقض‌ها و تغییر مواضع بسیاری در درون خود اجزاء دولت جدید به چشم می‌خورد، این پژوهش تمرکز اصلی خود را بر گفتمان‌های نخبگانی در واشنگتن قرار داده است. به عبارت بهتر، این مقاله درباره مواضع و عقاید شخص دونالد ترامپ نگاشته نشده و حوزه گفتمانی گسترده تری را در نظر گرفته است.

پرسش‌های اصلی این پژوهش این است که اولاً پارادایم اتحادهای ایالات متحده در منطقه خاورمیانه چرا و به چه سمتی در حال تحول است؟ و ثانیاً گزینه‌های جایگزین آمریکا در منطقه به ویژه در ارتباط با ایران چیست؟

پژوهش حاضر به دنبال بررسی این فرضیه است که پارادایم اتحادهای آمریکا در منطقه از پایان دهه اول قرن بیست و یکم به شکلی در حال تغییر است که آمریکا احتمالاً با ترکیب حفظ حضور نظامی همزمان با کاهش سطح درگیری عملیاتی خود در منطقه، هدف "توازن قدرت" میان همه بازیگران اصلی در منطقه و جلوگیری از "هژمون" شدن ایران را دنبال می‌کند. هدف اصلی آمریکا در این قالب، برقراری نوعی توازن فرساینده در خاورمیانه است که طی آن از قدرت همه بازیگران منطقه‌ای به جز اسرائیل کاسته شده و هزینه مشکلات منطقه برای سایر قدرت‌های فرامنطقه‌ای همچون چین افزایش یابد. در این پژوهش از روش تحلیل محتوای کیفی با رویکرد تاریخی-تحلیلی استفاده شده است. تحقیق کیفی رویکردی کاملاً زمینه‌ای است که در آن داده‌ها در یک دوره زمانی طولانی و در پاسخ به سؤالات چرایی و چگونگی به جای ارائه یک چشم‌انداز کوتاه در مورد پدیده مورد مطالعه جمع‌آوری می‌شوند. تحقیق کیفی، کشف و بررسی آن چیزی است که فرض می‌شود یک واقعیت پویا است و محقق در صدد کشف الگوهایی از جمله تغییرات در طی زمان و بررسی ارتباطات بین متغیرهاست. رویکرد کیفی تأکید بیشتری بر فرایند دارد تا نتیجه پایانی. از این رو، تأکید و تمرکز پژوهش بر درک و بیان فرایندهای پویا و پیچیده است. در نتیجه، یک تحقیق کیفی داده‌های غنی، مفصل و معتبری را تولید می‌کند که به درک زمینه کمک شایانی خواهد کرد. در همین راستا، از روش تحلیل محتوای ۱۱ برای مطالعه و مقایسه تعدادی از اسناد راهبردی منتشر شده درباره راهبردهای آینده سیاست خارجی آمریکا استفاده می‌گردد.

۱. تعریف مفاهیم و رهیافت نظری

۱-۱. توازن "قدرت" و توازن "تهدید"

توازن قدرت و توازن تهدید دو نظریه معتبر ذیل مکتب نواقع‌گرایی در روابط بین‌الملل محسوب می‌شوند. هدف اصلی توازن، ممانعت از بروز جنگ میان قدرت‌های

بزرگ و ایجاد نوعی بازدارندگی در محیط بین‌المللی است. استفان والت^۱ نظریه "توازن تهدید" را در دهه هشتاد میلادی ارائه کرد (Walt, 1985). بر این اساس، کشورهای کوچکتر هنگامی که در مقابل قدرت متخاصمی قرار می‌گیرند، با قدرت رقیب او متحد می‌شوند تا سطح تهدید او را محدود و کنترل کنند. به عقیده والت، اتحاد آمریکا با ایران و ترکیه در طول جنگ سرد، مصداقی از تلاش برای توازن تهدید علیه نفوذ شوروی در خاورمیانه بود (Miglietta, 2002: 8). پس از جنگ سرد، ایران جای شوروی را در مصداق تهدید برای رژیم اسرائیل و نیز کشورهای عرب خلیج فارس گرفت. مناقشه بر سر پرونده هسته‌ای ایران نیز این تصویر را تثبیت کرد. لذا اتحاد آمریکا با کشورهای عضو شورای خلیج فارس و تأسیس پایگاه‌های نظامی دائمی در این کشورها، اقدامی برای مقابله با "تهدید" صدور انقلاب از ایران به پادشاهی‌های جنوب خلیج فارس به شمار می‌آید (Handler, 2013: 207).

به بیان هانس مورگنتو، توازن قدرت معمولاً به دو صورت "مقابله مستقیم" و یا "رقابت" میان دو یا چند کشور که دارای تضاد منافع و یا رقابت در کسب منافع واحد هستند اتفاق می‌افتد (Handler, 2013: 198-201). کِنِت والتز^۲ که از او به عنوان مهم‌ترین نظریه پرداز "توازن قدرت" نام برده می‌شود، معتقد است توازن قدرت تنها با وجود دو پیش شرط قابل تحقق است: اول اینکه نظم موجود در صحنه به شکل "آنارشی" و بی‌نظمی باشد (نظم سیال)؛ و دوم، در آن صحنه واحدهای سیاسی وجود داشته باشند که مایل به بقا باشند (Waltz, 1979: 121). در چنین حالتی، بهترین و یا تنها گزینه – به غیر از جنگ – دستیابی به توازن قدرت است.

در حالی که هدف از توازن تهدید، افزایش بازدارندگی در برابر تهدید مشخص یک قدرت متخاصم است، در توازن قدرت، اصل بر برقراری توازن میان قدرت‌های برابر به منظور جلوگیری از قدرت برتر شدن هر یک از آنان است. به عبارت بهتر، در توازن قدرت، نفس قدرت‌یابی بیش از حد هر یک از بازیگران امری نامطلوب و خطرناک است چراکه هر قدرت هژمون به طور بالقوه ممکن است برای بسط تسلط خود بر دیگران متوسل به جنگ شود. بنابراین اتحادها معمولاً علیه دولتی که بیشترین فرصت و یا قصد برای تبدیل شدن به هژمون را دارد، از سوی سایر بازیگران ضعیف‌تر شکل می‌گیرد (Posen, 2014: 28).

1. Stephen Walt
2. Kenneth Waltz

این شرایط در حال حاضر به طور کامل با وضعیت منطقه غرب و جنوب غرب آسیا منطبق است. در حالی که ایران کمترین انگیزه را برای تخاصم با همسایگان خود دارد از سوی برخی کشورها همچون عربستان به تلاش برای سلطه جویی و کسب هژمونی متهم می‌شود. امروز ایران تهدید آنی علیه موجودیت عربستان یا سایر همسایگان خود و حتی پایگاه‌ها و نیروهای آمریکایی در منطقه نیست اما اتهام "گسترش نفوذ" ایران باعث جبهه بندی‌های مختلف علیه آن شده است. در عین حال پایه‌های نظم سنتی در منطقه از هم پاشیده و نوعی آناشری در آن گسترش یافته است؛ با این حال واحدهای سیاسی همچنان مایل به حفظ بقای خود در قالب نظم "سایکس-پیکو"ی هستند. لذا اصل "توازن قدرت" بهتر می‌تواند علت شکل‌گیری ائتلاف‌های کنونی به رهبری آمریکا علیه ایران را توضیح دهد.

آهارون کلايمن معتقد است علی‌رغم اینکه پیشتر تصور می‌شد تئوری "توازن قدرت" نظریه‌ای کلاسیک است که برای تحلیل شرایط کنونی جهان کاربردی ندارد، اعتبار این نظریه نه تنها کمرنگ نشده، بلکه روز به روز مورد توجه بیشتری قرار می‌گیرد (Klieman, 2015). در دورانی که سیطره مطلق ایالات متحده در دوران پس از جنگ سرد به تدریج رو به افول است، نظریه "توازن قدرت" مجدداً تبدیل به نظریه غالب در ادبیات روابط بین‌الملل شده است. از نظر کلايمن، بیش از آنکه توازن قدرت به مثابه یک وضعیت ثابت و معلوم میان بازیگران معین در نظر گرفته شود، باید به عنوان یک فعل مستمر و یک فرایند تحلیل شود (Klieman, 2015).

پرسش اصلی در اینجا درباره چگونگی دستیابی به توازن است. یک قدرت بزرگ ممکن است برای اعمال این توازن اقدام به لشگرکشی نظامی کند و یا اینکه از راه دور توازن مطلوب خود را برقرار نماید. آنچه منشأ تفاوت رویکردهاست اختلاف دیدگاه درباره لزوم یا عدم لزوم و نیز هزینه و فایده هر یک از دو راهکار است. استفان والت معتقد است برخی مداخلات آمریکا در جهان نه به عنوان امری ضروری برای ایجاد توازن بلکه برای قدرت‌نمایی و کسب اعتبار ۱ نزد متحدین خود بوده و در نتیجه موجب ائتلاف منابع این کشور شده است (Miglietta, 2002: 8). در دوران پس از جنگ سرد، و در سایه افزایش قدرت آمریکا، این کشور همواره تلاش کرده تا حضور نظامی مستقیم خود را در خاورمیانه گسترش دهد. چنین تمرکزی در راستای راهبرد "استیلاگرایی" در واقع با هدف توسعه و

1. Credibility

تثبیت سلطه آمریکا بر منطقه صورت گرفته است. با این حال، به دلیل هزینه‌های سرسام آور حضور نظامی مستمر آمریکا در خاورمیانه در چند دهه گذشته، اکنون این پرسش در واشنگتن به وجود آمده که چه گزینه بدیلی برای استراتژی استیلاگرایی وجود دارد. برخی تحلیلگران معتقدند آمریکا راهی جز در پیش گرفتن ترکیبی از استراتژی "اقدام گزینشی" و "موازنه از راه دور" برای ایجاد نوعی از توازن قدرت در خاورمیانه نخواهد داشت (Klieman, 2015).

۲-۱. دوگانه "موازنه از راه دور" و "مداخله مستقیم"

مروری کوتاه بر مبانی مفهومی

استفان والت و جان مرشایمر، اساتید برجسته علوم سیاسی در آمریکا، در مقاله مشترکی که در ماه جولای ۲۰۱۶ در نشریه معتبر Foreign Affairs منتشر کردند، مدل جایگزینی را برای سیاست خارجی ایالات متحده در سال‌های پیش‌رو پیشنهاد داده‌اند. در این مقاله از این مدل به عنوان چارچوبی نظری برای پیشبرد و جمع‌بندی مباحث استفاده می‌شود.

به نظر والت و مرشایمر بهترین استراتژی برای آمریکا در سیاست خارجی، اتخاذ راهبرد "موازنه از راه دور" است. بدین معنی که ایالات متحده باید اولین اولویت خود را تسلط به نیمکره غربی قرار دهد و از دخالت غیر ضروری در سایر مناطق جهان پرهیز کند (Mersheimer & Walt, 2016). از آنجایی که ایالات متحده با دو اقیانوس احاطه شده و با کشورهای ضعیف‌تر از خود همسایه است، عملاً هیچ تهدید استراتژیکی متوجه اصل بقای آن نیست. با این حال، مداخله آمریکا در مواردی که ممکن است تهدیدی برای امنیت داخلی یا منافع ضروری آن (مانند تجارت آزاد) ایجاد نماید و یا در مواردی مانند جلوگیری از نسل‌کشی و فجایع انسانی، قابل توجیه خواهد بود (Mersheimer & Walt, 2016). در غیر این صورت تمرکز اصلی آمریکا باید صرفاً بر کسب هژمونی در نیمکره غربی قرار بگیرد. از نظر والت و مرشایمر، آمریکا هیچ مسئولیتی برای پیشبرد پروژه "دموکراسی‌سازی" در بقیه نقاط جهان ندارد و در عمل نیز به رغم هزینه زیاد تاکنون توفیقی در آن نداشته است.

1. Offshore balancing
2. Onshore balancing

موازنه از راه دور، به تعبیر والت و مرشایمر به معنای انزوا و یا انفعال ایالات متحده نخواهد بود. هدف اصلی در این راهبرد ممانعت از کسب هژمونی مطلق توسط یک کشور در مناطق مختلف جهان و به ویژه در منطقه اوراسیاست. واشنگتن باید از طریق ایجاد موازنه میان بازیگران مختلف اطمینان حاصل کند که هیچ قدرت هژمونی در اروپا، خلیج فارس و شمال شرق آسیا دست برتر را نسبت به سایرین پیدا نخواهد کرد. برای این کار، آمریکا باید به طور فعال نسبت به تشکیل شبکه‌ای از متحدین و شرکای خود اقدام کند اما این به معنای مداخله و حضور نظامی مستقیم نیست (Mersheimer & Walt, 2016). مرشایمر و والت معتقدند بزرگترین رقیب هژمونیک آمریکا در آینده چین است که می‌تواند در اوراسیا و نیز در حوزه پاسیفیک چالشی فراروی منافع آمریکا قرار دهد. این نظر آنها مشابهت زیادی با مواضع دونالد ترامپ دارد. اما به طور خاص در مورد خلیج فارس توصیه می‌کنند که ایالات متحده باید نیروهای نظامی خود را از این منطقه خارج نماید و صرفاً به ایجاد توازن و تعادل میان بازیگران منطقه‌ای از جمله ایران و عربستان بپردازد؛ همچنین به رئیس جمهور جدید توصیه می‌کنند تا همکاری بیشتر با ایران را برای ایجاد توازن در خلیج فارس مد نظر قرار دهد (Mersheimer & Walt, 2016).

مرشایمر و والت صراحتاً اشاره می‌کنند که اگر هم بنا باشد آمریکا برای جلوگیری از ظهور یک قدرت هژمونیک در جنگی ورود نماید، بهتر است آخرین نیرویی باشد که وارد منازعه می‌شود. به عبارت دیگر، آمریکا بهتر است "پایان دهنده" جنگ‌ها باشد و نه آغازگر آن‌ها. بدین ترتیب، بازیگران محلی بیشترین هزینه و خسارات جنگ‌ها را متحمل می‌شوند و آمریکا با تحمل کمترین هزینه و دردسر، ضمن برقراری موازنه، وجهه ناجی ملت‌ها را نیز کسب خواهد کرد (Mersheimer & Walt, 2016).

در مقابل این دیدگاه کسانی قرار دارند که هرگونه عقب نشینی آمریکا از عرصه جهانی را به هر دلیلی که باشد برای بقای لیبرال دموکراسی خطرناک می‌دانند. پل میلر، در کتاب اخیر خود تحت عنوان "قدرت آمریکا و نظم لیبرال" با نقد دیدگاه کسانی که معتقدند آمریکا باید بر امنیت خود در خانه متمرکز بوده و صرفاً در صورتی در امور جهانی مداخله کند که امنیت داخلی آمریکا در معرض تهدید باشد، می‌گوید حفظ و استیلای "نظم لیبرال" در جهان که آمریکا از دوران پس از جنگ جهانی دوم تاکنون در پی آن بوده و هزینه‌های سنگینی هم برای آن پرداخته، شرط

و لازمه بقای آمریکا به عنوان یک دموکراسی است. به عبارت بهتر، به اعتقاد میلر آمریکای دارای دموکراسی امکان حیات و بقا در جهان فاقد نظم لیبرال را نخواهد داشت و هیچ قدرت دیگری به جز آمریکا نیز نمی‌تواند چنین نظمی را در جهان برقرار نماید (Miller, 2016). میلر با رد شدید این نظریه که آمریکا مصون از مشکلات بقیه نقاط جهان است، امنیت را فراتر از یک مفهوم جغرافیایی می‌داند. او برقراری نظم لیبرال در جهان را وجه بیرونی امنیت ملی آمریکا در نظر می‌گیرد و لذا امنیت داخلی آمریکا را از فرهنگ غالب بر نظام جهانی قابل تفکیک نمی‌داند. میلر با ارائه تفسیری بر ساخت‌گرایانه، معتقد است که تمرکز بر ساختار نظام بین‌الملل کافی نیست بلکه سیستم جهانی نیازمند یک "محتوا"ی فرهنگی و مجموعه نظام‌مندی از ارزش‌ها و هنجارها و نهادهاست که به مثابه قانون اساسی نانوشته برای همه دولت‌ها و بازیگران با سلیق و گرایش‌های فکری گوناگون عمل کند. به زعم او، فرهنگ جهانی لیبرال محتوایی است که آمریکا باید به ساختار نظام بین‌الملل تزریق کند تا بتواند در خانه خود امنیت داشته باشد (Miller, 2016). تلاش آمریکا برای سلطه نظم لیبرال بر جهان، نه یک بار اضافه و نه لطفی در قبال دیگران، بلکه ضرورتی برای بقای خود آمریکا است. از این رو، به اعتقاد میلر، آمریکا باید هم نظام اتحادهای جهانی و هم آمادگی خود برای مداخلات نظامی را برای آینده غیرقابل پیش‌بینی حفظ و تقویت نماید. البته او نیز مدلی از "اقدام‌گزینشی" را پیشنهاد می‌دهد که در آن اولویت با مناطق یا موضوعاتی است که از "ثروت، قدرت، و یا خطر بیشتری" برخوردارند. میلر همچنین می‌پذیرد که ممکن است نظام "تک قطبی" در جهان ادامه نیابد اما تا زمانی که آمریکا در موقعیت هژمون قرار دارد باید از همه توان خود برای بسط و گسترش نظم لیبرال استفاده نماید (Miller, 2016).

نتیجه‌ای که از نظریه والت و مرشایمر به دست می‌آید، به رغم نزدیکی فکری این دو نفر با جناح لیبرال و حزب دموکرات، احتمالاً مورد پسند شخصی دونالد ترامپ نیز هست. ترامپ در دوران مبارزات انتخاباتی به صراحت خواستار این شده بود تا متحدین عرب آمریکا در تأمین امنیت منطقه رأساً مسئولیت پذیرفته و کلیه هزینه‌های آن را نیز بپردازند. از نظر ترامپ، آمریکا توسط دوستان و دشمنانش به طور مشابهی گروگان گرفته شده و متحدینش از سخاوتمندی آن سوء استفاده کرده و از آن سواری رایگان می‌گیرند.

به گفته ترامپ، حالا نوبت آمریکاست تا عقب بنشیند و بقیه دنیا هزینه بپردازد (Donald J. Trump Foreign Policy Speech, 27 April 2016)

یکی از شاخص‌ترین طرفداران این دیدگاه، بری پوزن است که در کتاب خود به نام "خودداری" بیان می‌کند که ایالات متحده باید خود را از قید همه تعهدات اتحادیه‌های سنتی در جهان آزاد نماید تا بتواند به حیات خود به عنوان یک قدرت بزرگ ادامه دهد (Posen, 2014). نظرات پوزن در راستای دیدگاه کسانی قرار دارد که طرفدار خروج آمریکا از مناطق مورد مداخله در جهان و تمرکز آن بر خانه هستند و معتقدند که ایالات متحده در محیط جغرافیایی کنونی خود از امنیت و مصونیت نسبی از تهدیدات برخوردار است. اینان البته محدودیت منابع یا کاهش توان آمریکا را دلیل توصیه خود معرفی نمی‌کنند، بلکه بر عکس، معتقدند چون آمریکا بسیار قدرتمند است و قدرتش از تهدیدهای موجود در جهان بیشتر است، نباید در دام انبوهی از مسائل و مشکلات در مناطق مختلف جهان بیفتد چراکه این دقیقاً به ضعیف شدن و تحلیل رفتن قدرت آن می‌انجامد. در مقابل، آمریکای قوی باید بر تعداد محدود و منتخبی از موضوعات جهانی تمرکز کند تا همچنان به عنوان قدرت برتر باقی بماند (Posen, 2014).

اتحادیه‌های ثابت و دائمی از این جهت که موجب قطب‌بندی نظام بین‌الملل می‌شوند مورد انتقاد قرار گرفته‌اند (Miglietta, 2002). اتحادیه‌های دائمی همچنین وجود "بالانسرها" و قدرت مانور آنها در سیستم بین‌الملل را محدود می‌کند و بدین ترتیب فشارهای ضربداری در سیستم به طور متوازی میان دولت‌ها توزیع نمی‌شود. در نتیجه می‌تواند به "سواری رایگان گرفتن" توسط برخی متحدین و پرداخت هزینه‌های گزاف اتحاد از سوی قدرت بزرگ‌تر منجر شود (Miglietta, 2002: 10). در نهایت نیز چنین سیستم ایستایی برای محافظت بیشتر از صلح و ممانعت از جنگ کارآمد نخواهد بود. جایگزین اتحادیه‌های ایستا، اتخاذ مدل "توازن قدرت" است که طی آن هیچ اتحاد دائمی و ثابتی وجود نداشته بلکه جای بازیگران حسب نقشی که در توازن بخشی به معادله قدرت ایفا می‌کنند تعیین می‌شود. بسیاری تحلیلگران در سال‌های اخیر توصیه کرده‌اند که ایالات متحده در سال‌های آینده سیاست "توازن قدرت" در خاورمیانه را از طریق ترکیبی از دو راهبرد "اقدام‌گزینشی" و "موازنه از راه دور" دنبال نماید (Klieman, 2015). هسته مرکزی

1. Free-riding

فرضیه "توازن قدرت" این است که سقوط دومینووار متحدین سنتی آمریکا در نتیجه عقب‌نشینی این کشور نباید به عنوان یک امر مسلم فرض شود (9: Miglietta, 2002). در مدل جدید، متحدین سنتی وادار خواهند شد بیش از پیش روی پای خود ایستاده و منابع قدرت خود را افزایش دهند.

۲. استراتژی‌های کلان ایالات متحده در خاورمیانه پس از جنگ جهانی دوم تاکنون

اولین حضور آمریکا در خاورمیانه پس از جنگ جهانی دوم برای مقابله با حضور نظامی نیروهای شوروی در ایران شکل گرفت. با تهدید ترومن، استالین مجبور به خروج نیروهای خود از خاک ایران شد (Bell, 2001: 167). در سال‌های بعد، آمریکا اتحادی از کشورهای ضدکمونیستی منطقه شامل ایران، ترکیه، عربستان سعودی و اسرائیل را برای مقابله با نفوذ و تهدید شوروی شکل داد. تحت "دکترین آیزنهاور" در طول دهه پنجاه میلادی، آمریکا می‌توانست برای مقابله با شوروی و حمایت از متحدین خود در هر منطقه از جهان که ضرورت داشته باشد مداخله مستقیم انجام دهد (Yaqub, 2004). با این حال، به جز کودتا علیه دولت ملی دکتر مصدق که جنبه نظامی هم نداشت، آمریکا در طول جنگ سرد حضور مستقیمی در خاورمیانه نداشت و توازن در این منطقه را از راه دور و از طریق متحدین منطقه‌ای خود تأمین می‌کرد (Mersheimer & Walt, 2016: 75). به ویژه پس از جنگ ویتنام و نیز به دنبال خروج نیروی دریایی انگلستان از خلیج فارس، آمریکا ترجیح داد تا با تقویت موقعیت شاه به عنوان "زاندانم منطقه" و نیز تقویت عربستان سعودی، تحت عنوان دکترین "دو ستونی" نیکسون، موازنه علیه تهدید شوروی و متحدان رادیکال‌ش در منطقه (همچون عراق و مصر) را برقرار نماید (Miglietta, 2002). همزمان، اتحاد آمریکا با رژیم صهیونیستی نیز وسیله‌ای بود برای توازن موقعیت این رژیم در برابر تهدید برخی کشورها و جنبش‌های عربی که عمدتاً چپ‌گرا و متمایل به بلوک شرق محسوب می‌شدند. میگلینتا معتقد است اتحاد این کشور با اسرائیل در ابتدا بیشتر دلایل داخلی داشت اما پس از شکل‌گیری، اسرائیل در نقش محافظ اصلی منافع استراتژیک آمریکا در منطقه در طول جنگ سرد و پس از آن ظاهر شد (Miglietta, 2002: 22). پس از جنگ ۱۹۷۳ میان مصر و اسرائیل، چرخش سادات به سوی آمریکا، و در نهایت پیمان صلح کمپ دیوید با اسرائیل در ۱۹۷۹، یکی از مهم‌ترین متحدان شوروی در منطقه و

عوامل تهدیدکننده علیه اسرائیل از صحنه خارج گردید (Binnendijk, 2016: 123).

همزمان اما پیروزی انقلاب اسلامی در ایران باعث سقوط یکی از متحدین کلیدی آمریکا شد. دو سال بعد و با شروع تجاوز صدام به ایران، دو ابرقدرت شرق و غرب توافق کردند که برای ایجاد موازنه قدرت میان ایران (ارتش پنجم دنیا) و عراق انباشته از تسلیحات روسی و اروپایی اجازه دهند جنگ تا حد ممکن فرسایشی شده و تا هزینه شدن بیشتر منابع نظامی و انسانی، و عقب راندن زیرساخت‌های اقتصادی آنها ادامه یابد تا جایی که نتوانند خطری برای سایر نقاط منطقه و منافع دو ابرقدرت ایجاد نمایند. ایالات متحده در پیشبرد این هدف، از راهبرد موازنه از راه دور استفاده کرد. تنها در سال پایانی جنگ (۱۹۸۸-۱۹۸۷) بود که در پی "جنگ نفتکش‌ها" در خلیج فارس، نیروهای نظامی آمریکا به طور مستقیم و در حمایت از عراق وارد جنگ شدند (Baxter & Akbarzadeh, 2008: 11; Salem, 2008: 122). از همان زمان، و با نزدیک شدن به پایان جنگ سرد، ایالات متحده به تدریج به سمت استراتژی "استیلاطلبی"، که مستلزم حضور مستقیم و دائمی نظامی در منطقه بود، سوق پیدا کرد. حمله صدام به کویت بهانه لازم را برای این حضور فراهم کرد (Leverett & Man Leverett, 2012: 218).

جنگ اول خلیج فارس و اندکی پس از آن فروپاشی اتحاد شوروی، به منزله اعلام رسمی استیلای نظامی آمریکا بر جهان از جمله در منطقه خاورمیانه بود (Baxter & Akbarzadeh, 2008: 132). "نظم نوین جهانی" که از سوی جرج بوش پدر اعلام شد، هدفی جز تثبیت استیلای کامل آمریکا بر تمامی مناطق جهان نداشت. در این زمان آمریکا به ایجاد پایگاه‌های متعدد نظامی در خاورمیانه از جمله در اکثر کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس اقدام کرد و اتحاد واشنگتن و این کشورها به اوج شکوفایی خود رسید (Leverett & Leverett, 2012: 218). ایران با خروج تدریجی از خسارت‌های جنگ و بازسازی اقتصادی کشور دوباره می‌توانست به یک قدرت منطقه‌ای تبدیل شود. از سوی دیگر، طرح سازش میان اسرائیل و رژیم‌های عربی با فشار شدید آمریکا و کشورهای غربی در حال پیگیری بود (Jeffrey, 2016: 14) و لازم بود تا از میزان نمادین تهدید میان دو طرف کاسته شود. ایران یکی از معدود کشورهایی بود که علناً به مخالفت

1. Tankers War
2. The New World Order

با روند سازش برخاست و با توجه به انفعال کشورهای عربی (Salem, 2008: 1)، خود را به عنوان دشمن درجه اول رژیم صهیونیستی تثبیت کرد. بنابراین، در پروژه‌های حساب شده، آمریکا کوشید با کمک متحدین منطقه‌ای خود، ایران را بزرگترین منشأ خطر و تهدید برای امنیت و ثبات منطقه‌ای جلوه دهد.

از اواسط دهه ۱۹۹۰ و همزمان با گسترش پدیده "جهانی شدن"، ایالات متحده، که خود را یگانه ابرقدرت جهان می‌پنداشت، تحت رهبری یک رئیس جمهور دموکرات کوشید تا حضور نظامی خود را با توجه به کاهش سطح تهدیدات، محدود به نقاط کاملاً ضروری سازد. در رویکرد جدید آمریکا، اروپا در کنار جنوب غرب و شرق آسیا همچنان مستلزم حضور نظامی مستقیم بودند. بدین ترتیب، با تعقیب استراتژی "اقدام گزینشی" ایالات متحده اولاً پایگاه‌های نظامی خود در خلیج فارس را حفظ کرده و ثانیاً به دنبال اعمال مفهوم "امنیت مشارکتی" بود که بر اساس آن اتحاد نظامی آمریکا با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس علیه آنچه تهدید ایران و عراق خوانده می‌شد تقویت و حجم انبوهی از سلاح به این کشورها فروخته می‌شد. هدف این بود که کشورهای شورای همکاری خلیج فارس خود قادر به تأمین امنیت و دفاع از خود در برابر تهدیدات باشند و آمریکا تنها در صورت ضرورت رهبری عملیات آنان را بر عهده بگیرد (Posen & Ross, 2015; Ottaway, 2015).

در طول دهه ۱۹۹۰ کلینتون دکترین "مهار دوگانه" را برای سرکوب و کنترل همزمان ایران و عراق، به عنوان دو منبع بزرگ تهدیدکننده امنیت خاورمیانه، در پیش گرفت (Allison, 2010: 7). تحریم‌های جدید و گسترده‌ای علیه ایران وضع شد که به قانون "داماتو" شهرت یافت (Leverett & Leverett, 2012: 219). این تحریم‌ها تحت تأثیر و نفوذ مستقیم لابی صهیونیستی در کنگره و دولت آمریکا و در هماهنگی آشکار با الزامات سازش اعراب و اسرائیل وضع می‌شدند. سرانجام، تلاش‌های کلینتون در سه سال پایانی ریاست جمهوری خود برای بازگشایی کانال ارتباطی با دولت ایران نیز بی‌فرجام ماند.

پس از حادثه یازدهم سپتامبر، دولت نومحافظه کار آمریکا به رهبری جرج دبلیو بوش، با حمله نظامی یک جانبه و تمام عیار به افغانستان و عراق سیاست استیلاطلبی مطلق آمریکا را به اوج خود رساند. بوش، با اعلام یکجانبه "جنگ علیه تروریسم" و با نامیدن ایران، عراق و کره شمالی به عنوان "محور شرارت" عملاً این سه کشور را اهداف حمله

مستقیم نظامی آمریکا معرفی کرد. اشغال سریع عراق و تعیین حکمران نظامی برای این کشور تحقیر بزرگی برای تمام جهان عرب و ضربه‌ای به بنیان اتحاد‌های آمریکا در منطقه بود و استیلای کامل نظامی آمریکا بر خاورمیانه را به قیمت بی‌اعتماد ساختن کشورهای عرب خلیج فارس به آمریکا تثبیت کرد. در واقع، دولت آمریکا دچار یک اشتباه محاسباتی بزرگ ژئوپولیتیکی شد؛ حمله به عراق و سقوط صدام که احتمالاً با هدف توازن تهدید علیه منافع آمریکا صورت گرفته بود، منجر به روی کار آمدن دولتی شیعی در بغداد و متعاقب آن گسترش نفوذ ایران تا شرق مدیترانه و در نهایت از دست رفتن توازن قدرت به نفع ایران به ویژه در مقابل عربستان سعودی و ترکیه گردید (Salem, 2008).

پیچیدگی‌های روابط در منطقه و ظهور بازیگران متعدد غیر دولتی و افزایش سطح تنش و بی‌ثباتی در خاورمیانه در هیچ دوره‌ای، مانند دوران ریاست جمهوری باراک اوباما، بغرنج و خارج از کنترل نشده بود (McLaughlin, 2015: 8). با توجه به تصویر نامطلوب سیاست‌های جرج بوش در افکار عمومی جهان و هزینه‌های سنگین عملیات نظامی آمریکا در عراق، اوباما تمایل ملموسی به کاهش سطح مداخلات مستقیم آمریکا در جهان داشت. او در ابتدای ریاست جمهوری با سفر به مصر و مخاطب قرار دادن جهان اسلام نشان داد که خاورمیانه جزء اولویت‌های ضروری دولت اوست (Williams, 2016). از آنجایی که در پی اشغال عراق و تبعات آن، توازن قدرت در منطقه به نفع ایران چرخیده بود، اوباما در عین تهدید مکرر ایران به حمله نظامی، کوشید تا با وضع سخت‌ترین تحریم‌ها بر برنامه هسته‌ای ایران و به وجود آوردن اجماعی بین‌المللی، ایران را در موقعیتی دشوار قرار دهد و ضرورتاً قدرت مانور ایران در منطقه را تا حد قابل ملاحظه‌ای کاهش دهد. انقلاب‌های عربی موسوم به بیداری عربی به دومینوی سقوط متحدین غرب در شمال آفریقا و روی کار آمدن اسلام‌گرایان انجامید. این وضعیت می‌توانست بار دیگر موازنه قدرت را به سود ایران تغییر دهد. همزمان، با هدایت عوامل حزب بعث و با حمایت مالی دولت‌های عرب خلیج فارس، گروهی افراطی تحت عنوان "دولت اسلامی عراق و شام" (داعش) در عراق پا به عرصه وجود گذاشت و به سرعت به مرکزی برای جذب تروریست‌های حرفه‌ای و جهادی‌های تکفیری از سرتاسر جهان تبدیل شد و مدعای تشکیل خلافت اسلامی را مطرح ساخت (Lieber, 2014: 25). گروه‌های تکفیری از عراق به سوریه رخنه کردند و در صدد تکرار مدل انقلاب‌های عربی در آن کشور برآمدند. اما بشار اسد سقوط نکرد و جنگ

در سوریه تبدیل به جنگی فرسایشی گردید. در کنار داعش و در رقابت با آن، گروه‌های تروریستی متعددی در سوریه ظهور یافتند و بر پیچیدگی معادلات و دشواری یافتن یک راه حل سیاسی افزودند. از سوی دیگر روسیه نیز در حمایت از اسد رسماً وارد صحنه عملیات نظامی در سوریه شد. واکنش آمریکا به این تحولات، اجتناب از مداخله مستقیم نظامی در سوریه بود.

در عین حال مذاکرات ایران و ۱+۵ با پذیرش حق غنی‌سازی اورانیوم در خاک ایران، لغو کلیه قطعنامه‌های تحریمی شورای امنیت علیه ایران و خروج ایران از ذیل فصل هفتم منشور ملل متحد، با موفقیت به پایان رسید. اوپاما مدعی بود که از طریق تحریم‌ها و سپس مذاکرات و توافق هسته‌ای، توازن قدرت را در مقابل ایران ایجاد کرده است. از نظر متحدان منطقه‌ای آمریکا اما، ایالات متحده در دوران اوپاما مشروعیت جمهوری اسلامی ایران را به رسمیت شناخته و از طرف دیگر با انفعال در بحران سوریه عملاً دست ایران را برای قدرت‌نمایی در منطقه باز گذاشته بود. در نتیجه، به زعم این کشورها، قدرت هژمونیک ایران پس از توافق هسته‌ای و در سایه بحران سوریه افزایش یافت. در ماه‌های منجر به خاتمه دولت اوپاما، به نظر می‌رسید هم‌واشنگتن و هم‌متحدین سنتی آن از رفتار طرف مقابل خود خسته و سرخورده شده‌اند (Perry & Andersen, 2014). روی کار آمدن دونالد ترامپ و اتخاذ مواضع تند او علیه برجام و نیز تعدیل مواضع انتخاباتی او علیه عربستان، هر چند کشورهای رقیب ایران در منطقه را امیدوارتر ساخته، اما هنوز نمی‌توان به قاطعیت از بهبود شرایط برای متحدین سنتی آمریکا در منطقه سخن گفت چراکه دولت ترامپ فعلاً با سردرگمی و تناقضات بسیاری در درون خود روبروست و از سوی دیگر، ترامپ در طول مبارزات انتخاباتی به کرات خواهان پرداختن هزینه بیشتر از سوی متحدین سنتی واشنگتن (به طور مشخص کشورهای عرب خلیج فارس) بابت خدماتی که از ایالات متحده دریافت می‌کنند شده بود. به همین دلیل علی‌رغم نمایش دوستانه ترامپ در قبال عربستان در نخستین سفر خارجی خود، تغییر روش در پارادایم گذشته این روابط در دوره ترامپ دور از انتظار نیست، هرچند ممکن است همزمان فشار بر ایران نیز افزایش یابد.

۳. ارزیابی وضعیت کنونی هزینه - فایده اتحادهای آمریکا در منطقه

در دهه دوم قرن بیست و یکم به نظر می‌رسد خاورمیانه پس از هفتاد سال اهمیت

استراتژیک خود را به تدریج برای ایالات متحده از دست می‌دهد. برخی از دلایل این تغییر جایگاه راهبردی در زیر بررسی می‌شود:

۱ - جنگ در حال تبدیل شدن به عنصر ذاتی منطقه است. خاورمیانه امروز تبدیل به بزرگترین محل تمرکز و فعالیت گروه‌های تروریستی و خشونت طلب شده و هزینه‌های تأمین امنیت برای همه طرف‌ها افزایش یافته است. بحران آوارگان نه تنها منطقه خاورمیانه بلکه اروپا و به تدریج سراسر جهان را تحت تأثیر قرار خواهد داد. امروز، قدرتمند ماندن در منطقه‌ای ضعیف و گرفتار جنگ بسیار پر هزینه شده است و طبیعتاً در صورت ادامه پارادایم اتحادهای کلاسیک، آمریکا ناگزیر باید بخشی از این هزینه را برای متحدین خود بپردازد در حالی که توجیه ضرورت و منفعت آن برای آمریکا چندان مشخص نیست (Binnendijk, 2016: 128؛ Goldberg, 2016).

۲ - بسیاری از دولت‌های منطقه در آستانه فروپاشی قرار دارند. اکنون در خاورمیانه یا با پدیده فقدان دولت‌های مشروع و مستقر (عراق، سوریه، افغانستان، لیبی، لبنان و یمن)، و یا با ضعف ساختاری، فساد، و بی‌ثباتی بالقوه دولت‌های مستقر (نظیر ترکیه، مصر و عربستان سعودی) مواجه هستیم (Pollack, 2015). این موضوع دستیابی به امنیت پایدار در منطقه را به چالشی دشوار تبدیل ساخته است. در نتیجه در صورت ادامه پارادایم اتحادهای کلاسیک، بخش عمده‌ای از منافع آمریکا در منطقه - که مترادف با منافع متحدین آن است - همواره در معرض تهدید و ناامنی قرار خواهد گرفت.

۳ - به دلیل ارتقاء بهره‌وری انرژی، استفاده از منابع تجدیدپذیر، و افزایش تولید نفت "شیل"^۱ در آمریکا، نیاز این کشور به نفت عربستان به سرعت در حال کاهش است و تا سال ۲۰۳۵ به صفر خواهد رسید (Rynhold, 2014: 4). البته نفت خاورمیانه به طور غیرمستقیم برای آمریکا مهم خواهد بود چراکه اولاً کالاهای وارداتی آن کشور از اروپا و چین با استفاده از منابع انرژی خاورمیانه تولید می‌شوند و ثانیاً منابع مالی و سرمایه‌ای عربستان همچنان تأثیر عمده‌ای بر بازارهای مالی جهان و آمریکا خواهد داشت؛ با این حال و به ویژه با توجه به سیاست درون‌گرایی اقتصادی ترامپ، آمریکا ممکن است به تدریج از مسئولیت تأمین امنیت تولید و انتقال انرژی در خاورمیانه شانه خالی کرده و آن را وظیفه چین و اروپا تلقی کند. البته این بدان معنی هم نیست که راه را برای ورود آسان

1. Shale Gas

و بی‌دردسر چین به منطقه باز بگذارد (Leverett & Leverett, 2012: 210-11).

۴ - هزینه‌های سرسام‌آور جنگ عراق و پیامدهای آن در کنار رکود اقتصادی و فشار افکار عمومی در آمریکا وضعیت را به گونه‌ای ساخته که این کشور امکان ورود به جنگ تمام عیار دیگری در خاورمیانه را حداقل تا یک دهه دیگر نخواهد داشت. آمریکا در عراق و افغانستان بیش از شش هزار میلیارد دلار هزینه مستقیم انجام داده^۱ که نتیجه آن به هیچ روی تأمین امنیت و آزادی بیشتر برای مردم این دو کشور و یا لاقط کم شدن سطح تهدید نسبت به منافع ایالات متحده نبوده است (Leverett & Leverett, 2012: 220). فشار این هزینه‌ها، نه تنها باعث نارضایتی پرداخت‌کنندگان مالیات و افزایش شکاف طبقاتی در جامعه آمریکا شده بلکه موجب عدم امکان تمرکز کافی آن کشور برای مهار چین، روسیه و سایر اعضاء بریکس گردیده است و این مهم برتری استراتژیک آمریکا در جهان را با چالش و تزلزل جدی روبرو ساخته است.

۵ - بیشترین تهدید امنیتی در خاورمیانه تا یک دهه آینده از ناحیه گروه‌های متعدد تروریستی و فرقه‌ای خواهد بود که مواجهه با آنها با شیوه‌های نبرد کلاسیک امکان پذیر نیست. بدین ترتیب، آمریکا اشتیاق گذشته را برای درگیر شدن در منطقه‌ای که گرفتار جنگ‌های بی‌هدف و پایان‌ناپذیر فرقه‌ای و تروریستی شده و اکثر زیرساخت‌های اقتصادی و صنعتی و نیز نیروی انسانی آن نابود شده باشد را ندارد (Williams, 2016). در چنین شرایطی ادامه اتحادهای کلاسیک تنها سرباری برای ایالات متحده خواهد بود چراکه مجبور خواهد بود تا هزینه بخشی از نبردهای بی‌حاصل را بر عهده گرفته و نیز هزینه‌های بازسازی منطقه را در صورت برقراری صلح متحمل شود (Perry & Andersen, 2014: 147).

۶ - روزگاری ایران تنها مدل و سمبل اسلام سیاسی در منطقه بود. بنابراین استفاده از شیوه اتحادهای کلاسیک برای دستیابی به "توازن تهدید" برای مهار آنچه تهدید ایران خوانده می‌شد توجیه پذیر بود. امروزه اما ترکیه و عربستان سعودی نیز نماینده مدل‌هایی از اسلام سیاسی هستند. در کنار اینها، شاهد رشد گونه بی‌سابقه‌ای از خشونت‌گرایی آنارشینیستی هستیم که توسط داعش و سایر گروه‌های تروریستی مشابه بروز یافته است.

۱. دونالد ترامپ با صراحت از این هزینه‌ها انتقاد کرده و ادعا کرده که با این هزینه می‌شد کل آمریکا را سه بار بازسازی کرد.

تقابل و نزاع فرساینده میان انواع مدل‌های اسلام سیاسی (شیعی، اخوانی، وهابی/سلفی) از طریق جنگ‌های نیابتی گروه‌های مسلح شیعه و سنی باعث مهار همه این بازیگران به صورت همزمان خواهد شد و این در راستای منافع ایالات متحده قرار دارد. ایالات متحده عمیقاً از فرسوده شدن مشروعیت اسلام سیاسی به دلیل ناکارآمد کردن حکومت‌ها و ظرفیت‌سازندگی منطقه غرب آسیا استقبال می‌کند به ویژه اینکه، از عواقب مخرب فوری این پدیده همچون بحران آوارگان و عملیات پراکنده تروریستی نیز مصون است.

۷ - در پرتو تحولات سال‌های اخیر در منطقه و به ویژه سیاست ایران هراسی حاکمان عربستان، رژیم صهیونیستی فرصت را مهیا دیده تا خود را به کشورهای عربی خلیج فارس نزدیکتر نماید. بنیامین نتانیاهو به صراحت از شکل‌گیری نوعی اتحاد ضمنی میان اسرائیل و کشورهای عربی علیه ایران سخن گفته است. اکنون اسرائیل تاحدود زیادی در جریان بحران‌های منطقه‌ای همچون سوریه و عراق سکوت کرده (Rabinovich, 2015: 6) و میدان مقابله اصلی به حوزه روابط ایران و عربستان منتقل شده است. علی‌رغم بی‌نتیجه ماندن طرح‌های صلح، رژیم صهیونیستی به یک بازیگر تعامل‌کننده با اعراب در میدان دیپلماسی منطقه‌ای تبدیل شده و نیاز کمتری به حضور و حمایت مستقیم نظامی آمریکا احساس می‌کند. بنابراین بخش قابل توجهی از نگرانی آمریکا درباره تهدید موجودیتی اعراب علیه اسرائیل تقلیل یافته و این شرایط، بالقوه فضای بیشتری برای باز طراحی مدل حضور آمریکا در منطقه فراهم می‌آورد.

۴. مدل‌های جایگزین برای آینده: بررسی اسناد راهبردی

بر اساس مباحث پیشین، ایالات متحده تمایل و توان خود را برای ایفای نقش مستقیم در خاورمیانه از دست داده است. اوپاما برای شکل‌دهی به نظم بین‌المللی و مدیریت مرحله گذار این نظم، اولویتی مهم‌تر از خاورمیانه پیدا کرده و تمرکز خود را در قالب دکترین چرخش به سمت آسیا، بر مقابله با چین قرار داد؛ اولویتی که به نظر می‌رسد ترامپ هم به آن معتقد است. کاهش نیروها در افغانستان، خروج از عراق، بی‌میلی به درگیری مستقیم در سوریه، لیبی و یمن و نیز افزایش تعهدات امنیتی در شرق آسیا در دوره اوپاما نشانه‌های آغازین این چرخش راهبردی به حساب می‌آیند. در این راستا،

اراده سیاسی واشنگتن برای توافق هسته‌ای با ایران علامت مهم دیگری از تمایل آمریکا برای بازنگری در مدل اتحادهای کلاسیک خود در منطقه بود.

با وجود اینکه توافق هسته‌ای ایران عملاً به تغییرات شدید در الگوهای ائتلافی در منطقه منجر نگردید، استنباط متحدین سنتی آمریکا در منطقه از برجام این بود که دوران اخذ "چک سفید امضاء"^۱ در روابط آنها با آمریکا به سر آمده و برجام واضح‌ترین نشانه مبنی بر تغییر نظم منطقه‌ای و خروج تدریجی آمریکا از خاورمیانه است. اوپاما به صراحت در سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سپتامبر ۲۰۱۵ از لزوم "اتحاد آمریکا با دشمنان قدیمی خود" برای حفظ صلح در جهان و پیش‌گیری از جنگ جهانی سوم سخن به میان آورد (Smith, 2015)؛ سخنی که برای بسیاری از کسانی که به نظم سنتی منطقه در سایه اقتدار آمریکا عادت کرده‌اند گران آمد. اوپاما همچنین به صراحت اتحاد با عربستان سعودی را باری بر دوش آمریکا خواند (Goldberg, 2016)؛ امری که به طور بی‌سابقه‌ای بر سردی روابط میان واشنگتن و ریاض افزود.

بسیاری از سیاستمداران کهنه‌کار در واشنگتن همچنان بر ادامه سیاست‌های قبلی آمریکا و به ویژه اتکا بر نیروی نظامی به عنوان بزرگترین ضامن برتری هژمونیک آمریکا در جهان و نیز ادامه اتحادهای کلاسیک با متحدین سنتی اصرار می‌ورزند. در ماه‌های منجر به انتخابات ریاست جمهوری در نوامبر گذشته، اندیشکده‌های مختلف گزینه‌های راهبردی گوناگونی را برای راهبری سیاست خارجی ایالات متحده در دولت جدید مطرح ساخته‌اند که بعضاً دارای رویکردهای کاملاً متفاوت و حتی متضاد با یکدیگر هستند. تشخیص قطعی اینکه آیا دولت دونالد ترامپ به کدام یک از این نسخه‌ها عمل خواهد کرد ناممکن است چراکه راهبردهای سیاست خارجی در آمریکا در فرایندی پیچیده و طولانی تعیین شده و البته تا حدود زیادی بستگی به دیدگاه‌های شخصی رئیس‌جمهور جدید و تیم مشاوران او نیز دارد. با این حال، تجربه نشان داده که توصیه‌های اندیشکده‌ها و مراکز پژوهشی نزدیک به نهادهای سیاستگذار، معمولاً نقش مهمی در این زمینه داشته‌اند. از این رو، بررسی مقایسه‌ای توصیه‌ها، می‌تواند تا حدود زیادی ما را به سوگیری‌های آینده سیاست خارجی آمریکا رهنمون شود.

برای این منظور و البته برای رعایت جامعیت در عین اختصار، به بررسی سه سند

1. Blank Cheque

مهم منتشر شده از سوی سه اندیشکده معتبر در چند ماه گذشته می‌پردازیم. در انتخاب گزارش‌ها، از رجوع به اندیشکده‌هایی که به طور مشخص به محافل نومحافظه کار متمایل بوده و دارای مواضع ثابت ضد ایرانی هستند، پرهیز شد. در مقابل، اندیشکده‌هایی مورد توجه قرار گرفتند که دارای پرستیژی بی طرفانه تر و بین‌حزبی بوده و مواضع خود را در قالب‌های ایدئولوژیک بیان نمی‌کنند. بر این مبنا، اسناد زیر مورد مطالعه قرار گرفتند: گزارش "گزینه‌های سیاست خارجی ما: بازاندیشی نقش جهانی آمریکا" توسط مؤسسه کاتو (CATO) در واشنگتن؛ گزارش "توسعه قدرت آمریکا: راهبردهای افزایش مشارکت آمریکا در نظم جهانی رقابتی" توسط مرکز امنیت آمریکایی نوین (CNAS) و گزارش "بازدارندگی پسا توافق هسته‌ای در برابر ایران" توسط مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌المللی (CSIS). دلیل انتخاب این سه گزارش این است که تقریباً نماینده تمامی دیدگاه‌های حاضر در صحنه سیاسی واشنگتن در قبال ایران محسوب شده و لذا این پژوهش را قادر به نتیجه‌گیری جامع در این خصوص می‌سازند. در زیر، به بازخوانی کوتاه آنها و گزینه‌های پیشنهادی در قبال ایران می‌پردازیم.

سند اول - این گزارش مفصل تحت عنوان "گزینه‌های سیاست خارجی ما: بازاندیشی نقش جهانی آمریکا"^۲ توسط تعدادی از تحلیلگران سرشناس نوشته شده و از سوی مؤسسه "کاتو"^۳ در واشنگتن منتشر شده است. مؤسسه کاتو یکی از معتبرترین اندیشکده‌های آمریکایی با رویکردی مستقل و طرفدار صلح است.^۴ اهمیت این سند در آن است که برای اولین بار پس از جنگ جهانی دوم به طور جدی ایده "خودداری" از مداخلات آمریکا در جهان را مطرح کرده است. این ایده در سال‌های اخیر به تدریج طرفداران خود را در میان نخبگان سیاسی آمریکا پیدا کرده اما همچنان در موقعیت اقلیت است. بر اساس این دیدگاه که به عنوان استراتژی "خویشتن داری" یا "خودداری"^۵ شناخته می‌شود، نفوذ جهانی آمریکا زمانی به حداکثر می‌رسد که از طرق صلح آمیز - و نه نظامی - اعمال شود.

۱. مانند مؤسسه سیاست خاور نزدیک واشنگتن، بنیاد دفاع از دموکراسی و بنیاد هریتج.

2. "Our Foreign Policy Choices: Rethinking America's Global Role"

3. CATO Institute

۴. بر اساس گزارش رده بندی اندیشکده‌های دانشگاه پنسیلوانیا (برنامه اندیشکده‌ها و جامعه‌های مدنی) در سال ۲۰۱۴، مؤسسه کاتو هشتمین اندیشکده مهم آمریکایی و شانزدهمین اندیشکده دنیاست.

5. Strategy of Restraint

همچنین آمریکا زمانی در امن‌ترین وضعیت قرار می‌گیرد که از دخالت در بحران‌های دوردست که در آنها منافع آمریکا مستقیماً تهدید نشده‌اند خودداری ورزد (Posen, 2016). استراتژی "برتری" همواره رهبران کشور را وسوسه کرده است تا از نیروی نظامی حتی در زمانی که منافع آمریکا مستقیماً تهدید نشده‌اند به طور وسیعی استفاده کنند. مهم‌ترین رویکرد این سند، انتقاد از استراتژی "برتری"^۱ یا "استیلای جهانی"^۲ آمریکا است؛ به این دلایل که:

این استراتژی بسیار پرهزینه است؛ بر مفروضات غلط بنا شده است؛ و نهایتاً نتایج معکوسی برای امنیت آمریکا به همراه می‌آورد.

استراتژی برتری این احتمال را افزایش می‌دهد که آمریکا در جنگ‌های نامرتب با امنیت خود درگیر شود.

ایالات متحده به سیاستی جایگزین نیازمند است که در عین تقویت ساختارهای دفاعی خود، از سایر کشورها انتظار داشته باشد مسئولیت بیشتری برای مقابله با چالش‌های مناطق مرتبط با خود نشان دهند (Preble et al., 2016).

در خصوص ایران موارد زیر توصیه شده است:

اجرای درست برجام از سوی دو طرف می‌تواند به تدریج به نوعی اعتمادسازی میان ایران و آمریکا و تسری گفتگوها و همکاری‌ها به سایر حوزه‌ها و مسائل منجر شود.

اعمال تحریم‌های جدید علیه ایران به هیچ وجه سودمند نبوده و مانع از پیگیری ایران نسبت به سیاست‌ها و اهداف خود نخواهد شد. در قضیه هسته‌ای، تأثیرگذاری تحریم‌ها به واسطه کسب اجماع جهانی بود، اما بسیار بعید است که برای اعمال تحریم‌های جدید در میان جامعه جهانی حاصل شود.

دستیابی به راه حلی برای بحران‌های یمن و سوریه و نیز مبارزه با داعش بدون مشارکت ایران بسیار دشوار خواهد بود. وضع تحریم‌های جدید علیه ایران، احتمال مشارکت مؤثر ایران در حل این بحران‌ها را کمتر می‌کند. بنابراین هرگونه فشار سیاسی و تلاش برای تغییر رژیم در ایران وضع را علیه آمریکا بدتر خواهد کرد (Preble et al., 2016). این سند بهترین گزینه جایگزین در قبال ایران را، روی آوردن به استراتژی

1. Strategy of Primacy
2. Global Hegemony

"مشارکت"^۱ می‌داند چراکه اکنون شرایط برای جستجو و کشف زمینه‌های بیشتری از منافع مشترک فراهم است. با این حال، توافق میان ایران و آمریکا در حوزه‌های مختلف به راحتی حاصل نخواهد شد و ممکن است مذاکرات سال‌ها به طول انجامد و متضمن دستاوردهای آنی نباشد اما به تدریج درجه‌ای از اعتماد و زمینه‌ای شکل خواهد گرفت که شاید سال‌ها بعد منجر به سازش‌های بزرگی میان طرفین شود (Preble et al., 2016). در این سند هیچ اشاره‌ای به عربستان سعودی و نحوه تعامل آمریکا با متحدین سنتی خود در منطقه خلیج فارس نشده و مشخص نیست تبعات سیاست "مشارکت" با ایران بر روابط آمریکا با متحدینش چگونه مدیریت خواهد شد. اما به هر حال مهم‌ترین خصیصه این سند این است که اولاً ایران را به عنوان یک قدرت منطقه‌ای مستقل و غیر قابل مهار از راه تهدید به رسمیت می‌شناسد. ثانیاً توصیه آن به دولت بعدی آمریکا مذاکره با این قدرت است. و ثالثاً در عین واقع‌بینی نسبت به دشواری و زمان‌بر بودن فرایند اعتمادسازی با ایران، زمینه‌های بالقوه برای یافتن اشتراک منافع میان طرفین را در نظر می‌گیرد.

سند دوم- این سند از سوی مرکز "امنیت آمریکایی نوین"^۲ در واشنگتن منتشر شده است. این اندیشکده متشکل از برخی سیاستمداران و دیپلمات‌های سرشناس دولت‌های گذشته از هر دو حزب دموکرات و جمهوریخواه بوده و رسالت خود را نزدیک کردن مواضع دو حزب در سیاست خارجی و ایجاد زمینه برای اتخاذ راهبردهای مورد اجماع دو حزب (bipartisan) اعلام کرده است. از جمله افرادی که در نگارش بخش مربوط به ایران مشارکت داشته‌اند می‌توان به دنیس راس و مارتین ایندایک، دیپلمات‌های ارشد سابق از حزب دموکرات، و الیوت آبرامز، دستیار ویژه رئیس‌جمهور و از مدیران ارشد شورای امنیت ملی آمریکا در دولت جرج دبلیو بوش اشاره کرد. دو نفر اول به دلیل مواضع بسیار نزدیک خود به اسرائیل، معمولاً همواره تندترین مواضع ضد ایرانی را ابراز داشته‌اند. نفر سوم نیز رسماً وابسته به کمپ‌نومحافظه‌کاران و یکی از سرشناس‌ترین ایدئولوگ‌های آنان است. نکته جالب دیگر یهودی و صهیونیست بودن هر سه نفر است که مواضع ضد ایرانی آنها را توجیه می‌کند. ناگفته پیداست که توصیه‌های آنها در خصوص ایران بسیار خصمانه و سختگیرانه است. اما نکته حائز اهمیت در این میان دفاع تمام عیار آنان از عربستان

1. Engagement
2. Center for a New American Security

سعودی در برابر "اتهامات" ایران و تبرئه ریاض از ایفای هرگونه نقش منفی در بحران‌های کنونی منطقه است.

گزارش "توسعه قدرت آمریکا: راهبردهای افزایش مشارکت آمریکا در نظم جهانی رقابتی"^۱ به طور کلی با یک نگاه سنتی و جریان غالب در دفاع از حفظ و گسترش هژمونی آمریکا در سراسر جهان با استفاده از همه ابزارهای سیاسی، اقتصادی و نظامی نوشته شده است. از نظر نویسندگان این گزارش، واشنگتن باید با استفاده از توان سیاسی، اقتصادی و نظامی خود همه کشورهای مخالف و غیر همراه را با نظم مطلوب آمریکایی در جهان همراه سازد. برای این منظور، آمریکا باید همچنان بتواند اولین قدرت برتر نظامی و اقتصادی جهان باقی مانده و در مناطق مختلف جهان در صورت لزوم مداخله نظامی انجام دهد. هیچ نوع کوتاهی از دولت بعدی در حفظ و گسترش سلطه آمریکا بر جهان مورد پذیرش نخواهد بود و مسأله کمبود بودجه‌های نظامی نیز باید به هر نحو ممکن برطرف شود (Campbell et al., 2016). پیکان حمله این گزارش به قانون فعلی بودجه نیروهای مسلح است که به زعم آنان راه را برای توسعه نظامی بیشتر آمریکا محدود کرده است. همچنین تمرکز تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی در کاخ سفید مورد انتقاد آنان بوده و معتقدند شخص رئیس‌جمهور و حلقه محدود مشاوران او توانایی تصمیم‌گیری درباره گستره وسیعی از بحران‌ها و مسائل بین‌المللی پیش روی آمریکا را ندارند و بهتر است این مسئولیت میان نهادهای ذی‌ربط تقسیم شود—این به طور تلویحی بدان معناست که راه برای دخالت بیشتر پنتاگون در سیاست خارجی هموار شود.

یکی از مهم‌ترین انتقادات این گزارش درباره سیاست "موازنه از راه دور" است که در سال‌های اخیر در محافل سیاسی واشنگتن مورد توجه بیشتری قرار گرفته است. نویسندگان مدعی‌اند که همه متحدان آمریکا، خواهان مداخلات و حضور بیشتر آمریکا در مناطق مختلف جهان هستند و از خروج آمریکا و بازگشت نیروهای نظامی آن به خانه استقبال نمی‌کنند (Campbell et al., 2016). بنابراین، جمع‌بندی گزارش این است که ایالات متحده باید به عنوان اولین قدرت تأمین‌کننده امنیت در اروپا، خاورمیانه و شمال آفریقا و شرق آسیا باقی بماند.

1. "Extending American Power: Strategies to Expand US Engagement in a Competitive World Order"

در مقدمه گزارش، با تأکید بر بین حزبی بودن محتوای این سند، به این نکته اشاره شده که همه نویسندگان گزارش بر سر همه بخش‌های آن با یکدیگر اتفاق نظر نداشته‌اند، اما همگی بر سر اصول کلی زیر با هم اشتراک دیدگاه داشته‌اند:

وجود یک نظام جهانی قاعده‌مند برای منافع آمریکا مفید است. برای تضمین بقا و چنین سیستمی، آمریکا نباید به خانه عقب نشینی کند بلکه باید قدرت خود را در اروپا، خاورمیانه و شرق آسیا بسط دهد.

تأمین این هدف مستلزم تقویت همه عناصر قدرت آمریکا اعم از دیپلماتیک، اقتصادی و نظامی است. همچنین استفاده بهینه از ظرفیت‌های بالفعل قدرت آمریکا که هم اکنون در دسترس قرار دارد اما در سال‌های اخیر از آن استفاده نشده بایستی مورد توجه دولت بعدی باشد.

علی‌رغم همه ادعاها درباره افول غرب و ظهور دیگران، اقتصاد آمریکا همچنان برترین، منعطف‌ترین و قوی‌ترین نظام اقتصادی جهان است. بنابراین تقاضای افزایش بودجه نظامی دقیقاً در راستای توان اقتصادی آمریکا قرار دارد و سخن گزافه‌ای نیست. مسأله اصلی برای رئیس‌جمهور بعدی توانایی یا عدم توانایی آمریکا برای رهبری جهان نیست، بلکه چگونگی اعمال رهبری آمریکا بر جهان است (Campbell et al., 2016).

در این سند، در خصوص چگونگی برخورد با ایران توصیه‌های زیر ارائه شده است: برجام هیچ ارتباطی به گشایش بیشتر در روابط دوجانبه ایران و آمریکا ندارد. اجرای کامل و صحیح برجام، با تمام کاستی‌های آن، می‌تواند منفعی را برای آمریکا تأمین کند. از این رو، رئیس‌جمهور جدید باید به طور دقیق و جدی بر اجرای برجام نظارت داشته باشد و قاطعانه و بدون هرگونه انعطاف مانع از مجهز شدن ایران به سلاح هسته‌ای شود.

لازم است ایالات متحده با ترکیبی از نیروی نظامی، اقتصادی و دیپلماتیک مانع جاه‌طلبی‌های هژمونیکستی ایران در منطقه شود. هژمونی ایران در منطقه تهدیدی علیه منافع آمریکاست. سیاست "توازن جدید" یا "موازنه از راه دور" اشتباهی بزرگ است؛ نیروی نظامی آمریکا باید به قدر کافی در خلیج فارس و تنگه هرمز باقی بماند تا امنیت منطقه را در برابر تهدید ایران تضمین کند. کشورهای عربی خلیج فارس هم باید به قدر کافی با تسلیحات آمریکایی تجهیز شوند تا در مواقع ضرورت و در صورت عدم امکان

پاسخگویی آمریکا، بتوانند در مقابل حمله احتمالی ایران از خود دفاع کنند. ایالات متحده باید به حمایت بدون قید و شرط خود از اسرائیل و تجهیز این رژیم به پیشرفته‌ترین سلاح‌های متعارف ادامه دهد.

به دنبال تحولات موسوم به "بیداری عربی"، توسعه دموکراسی و نهادسازی‌های دموکراتیک در کشورهای عربی خاورمیانه و شمال آفریقا باید مورد حمایت جدی‌تر آمریکا قرار گیرد (Campbell et al., 2016).

بنابراین، توصیه این سند، ادامه سیاست "مهار" همه جانبه ایران در کنار اجرای دقیق برجام و نیز حفاظت از متحدین سنتی آمریکا در منطقه است. نویسندگان این گزارش که در دولت‌های قبل (از ریگان تا بوش پسر) مسئولیت داشته‌اند، نسخه متفاوتی برای برخورد با ایران ارائه نکرده و تنها بر ادامه سیاست‌های گذشته (ترکیبی از مهار و تهدید) اصرار می‌ورزند.

سند سوم - این سند تحت عنوان "بازدارندگی پسا توافق هسته ای در برابر ایران"^۱ از سوی مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌المللی^۲ در واشنگتن در ماه مارس ۲۰۱۷ منتشر شده است. این سند که یکی از جدیدترین و آخرین اسنادی است که توسط یکی از اندیشکده‌های معتبر آمریکایی درباره استراتژی مطلوب آمریکا در قبال ایران تولید شده، در ۱۱۰ صفحه به ارائه توصیه‌های دقیقی به دولت ترامپ درباره چگونگی رفتار با ایران می‌پردازد. مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌المللی اندیشکده ای صاحب نام و بینا حزبی در آمریکا محسوب می‌شود که توصیه‌های آن معمولاً از تأثیر زیادی در روندهای سیاستگذاری در واشنگتن برخوردار است. نگاه مختصری به محتوای این سند نشان می‌دهد که شباهت بسیار زیادی میان توصیه‌های مندرج در این سند و قطعنامه تحریمی جدید کنگره آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران موسوم به S-۷۲۲ یا "مادر تحریم‌ها" وجود دارد.

به زعم نویسندگان این سند، دولت ترامپ باید راهبردی را تعریف کند که بتواند به طور جامعی طیف اهداف و فعالیت‌های ایران را دربر بگیرد؛ به رفع نقاط ابهام در برنامه جامع اقدام مشترک در مورد برنامه هسته ای ایران بپردازد؛ فعالیت‌های بی‌ثبات کننده

1. "Deterring Iran After the Nuclear Deal"
2. Center for Strategic and International Studies (CSIS)

ایران را محدود کند و همزمان همکاری ایران را در مواردی که امکان پذیر است مورد تشویق قرار دهد. چنین راهبردی باید دارای مراحل زیر باشد:

پایبندی به برجام و تلاش برای اجرای سخت گیرانه تر آن از طریق ابهام زدایی
ابطال برجام از سوی ایالات متحده این امکان را به ایران خواهد داد که برنامه هسته ای خود را بدون شرایط نظارتی ادامه داده و تأثیر تنبیهی بسیار اندکی روی ایران خواهد گذاشت. بعلاوه، بقیه پنج عضو دائم شورای امنیت و آلمان به طور صریح مشخص کرده اند که مایل به ادامه سازوکار تأیید شده در قطعنامه ۲۲۳۱ شورای امنیت (در قبال برنامه هسته ای ایران) هستند. بنابراین به نفع دولت ترامپ است که به مفاد برجام وفادار مانده و برای تقویت آن به شفاف سازی نحوه توسعه برنامه هسته ای ایران در سال های پایانی محدوده زمانی برجام، توسعه برنامه موشکی، و نقل و انتقالات تجاری بپردازد (Hicks & Dalton, 2017).

شکل دادن به استراتژی جامع (مقابله با) ایران با همکاری متحدین و شرکا

ایالات متحده باید از نزدیک با متحدان و شرکای خود در خاورمیانه، اروپا و آسیا برای شکل دادن به یک استراتژی جامع درباره ایران همکاری نماید. آمریکا باید به تقویت ظرفیت های شرکایش برای مطمئن ساختن آنها از تعهد آمریکا به امنیت منطقه و نیز توانمندسازی آنها برای مقابله با ایران توسط خودشان ادامه دهد. این همکاری می باید شامل افزایش آموزش ها و مانورهای نظامی، بهبود سیستم های دفاع ضد موشکی و ضد تروریسم، محافظت از زیرساخت های حساس سایبری متحدین و شرکای منطقه ای، و نیز کسب ژست بازدارندگی معتبر در منطقه توسط آمریکا شامل نیروهای زمینی عادی و ویژه، نیروهای دریایی، دفاع موشکی و توانایی های تهاجمی، باشد (Hicks & Dalton, 2017).

ارتقاء تلاش ها برای مقابله با حمایت ایران از تروریسم

دولت ترامپ باید سلسله عملیات های هدفمندی را برای ایجاد اختلال در فعالیت های سپاه پاسداران تدارک ببیند. آمریکا برای تنظیم سطح عملیات خود ابتدا باید اولویت تهدیداتی را که مستلزم مقابله و اقدام هستند مشخص کند، از خطوط قرمز

ایران ارزیابی دقیقی داشته باشد تا موجب افزایش غیرضروری سطح تنش نشود، نیت خود را به طور صریح به طرف مقابل منتقل کند، و از بازی در زمین گروه های نیابتی وابسته به ایران که آمریکا را به صورت نیروی مداخله گر ترسیم می کنند اجتناب نماید (Hicks & Dalton, 2017).

حفظ فشارهای مالی علیه رفتار بی ثبات کننده ایران

ایالات متحده باید ایران را به خاطر نقض حقوق بشر، حمایت از گروه های نیابتی تروریستی، و توسعه و آزمایش موشک های بالستیک مورد تحریم اقتصادی قرار دهد. با توجه به منافی که اروپا، ژاپن، کره جنوبی، چین و روسیه در همکاری های اقتصادی و انرژی با ایران دارند، حفظ ائتلاف بین المللی برای اعمال فشار مالی بر این کشور مستلزم دیپلماسی ماهرانه و قدرت اقناع کنندگی آمریکاست. در طراحی تحریم های آینده، باید از تجربه رژیم تحریم های فعلی (برای بستن راه های دور زدن از سوی ایران) استفاده کرد. قانونگذاران آمریکایی باید تحریم ها را به صورتی طراحی کنند که شامل شاخص ها و مکانیزم های "ماشه" برای ردیابی فعالیت های ایران باشد (Hicks & Dalton, 2017).

تشویق زمینه های همکاری ایران در موارد ممکن

تکیه صرف بر اقدامات تنبیهی در بلند مدت برای دولت ترامپ ناکافی خواهد بود. ترکیبی از اقدامات تنبیهی برای رفتارهای بد و مشوق هایی برای ایجاد انگیزه برای تغییر رفتار فرمولی است که از شانس موفقیت بیشتری برای بازدارندگی و اجبار ایران برخوردار خواهد بود. البته تغییر رفتار ایران باید مقدم بر ارائه مشوق ها باشد. این مشوق ها می توانند شامل موارد زیر باشند: اعطای سهم بیشتر به ایران در جامعه بین المللی از طریق عضویت در سازمان های چندملیتی و مذاکرات سیاسی منطقه ای (مثلاً در موضوع سوریه، عراق و یمن)، تأمین مشوق های اقتصادی از طریق مسیرهای تجاری و مسیرهای ثالث، و احیاناً لغو منع فروش سلاح های متعارف به ایران از سوی طرف های ثالث پس از سررسید مدت اجرای برجام در ۲۰۲۰ به منظور کاهش سرمایه گذاری ایران در توانمندی های غیر متعارف (Hicks & Dalton, 2017).

مقابله با ابزارهای اعمال زور و پیشروی ایران

محدودساختن حمایت ایران از تروریسم و گروه های نیابتی: ایجاد فاصله میان تهران و گروه های نیابتی وابسته به آن از طریق مهار حمایت سپاه پاسداران از آنها، قطع حمایت های محلی از فعالیت های سپاه به وسیله انواع عملیات اطلاعاتی و دیپلماتیک و جلوگیری از شکل گیری این گروه ها از طریق تأمین بسترهای حکمرانی بهتر.

کنترل فعالیت های سایبری ایران: افزایش توانایی مقابله ایالات متحده با تهدیدات احتمالی سایبری ایران از طریق رصد این فعالیت ها همزمان با شناسایی نقاط آسیب پذیر و ارتقاء امنیت سایبری آمریکا و زیرساخت های مرتبط با آن.

بازدارندگی در برابر فعالیت های تحریک آمیز دریایی ایران: مشارکت با دولت های منطقه و حتی بخش خصوصی برای مقاوم سازی مسیرهای تجارت دریایی در منطقه، حفظ و ارتقاء آمادگی رزمی واحدهای دریایی و هوایی از طریق هماهنگی، تبادل اطلاعات و همکاری نظامی نزدیک با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس و انگلستان و فرانسه برای جبران خلاءهای موجود در برابر تهدیدات ایران.

بازدارندگی در برابر برنامه موشکی ایران: اقدام از کانال های دیپلماتیک برای محدودساختن برنامه موشکی ایران و مذاکره بر سر برد این موشک ها، جلوگیری از تکثیر این موشک ها به دست گروه های نیابتی وابسته به ایران و افزایش همکاری دفاع ضد موشکی با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس.

مقابله با فعالیت های تبلیغی و عملیات جنگ روانی ایران: لزوم توجه بیشتر به "جنگ نرم" در برابر ایران، تلاش برای برجسته کردن خطرات رفتار ایران برای مردم خود این کشور و منطقه، تأکید بر توانایی آمریکا برای مواجهه با توانمندی های ایران به شکلی که ایران اعتماد به نفس خود را از دست بدهد، اعلام عزم جدی آمریکا برای جلوگیری از شروع مجدد برنامه هسته ای ایران، در عین پایبند نشان آمریکا به برجام و در صورت امکان تخطی ایران از آن (Hicks & Dalton, 2017).

این سند در مجموع از جامعیت بیشتری در ترسیم گزینه های احتمالی آمریکا در برابر ایران برخوردار بوده و گستره وسیعی از واکنش ها از همکاری احتمالی با ایران تا اعمال تحریم و حتی درگیری نظامی را در نظر گرفته است اما در عین حال مشخص نمی کند که کدامیک از این احتمالات دارای شانس بیشتری برای موفقیت

خواهد بود. آنچه این سند پیشنهاد می دهد یک استراتژی ترکیبی از "اقدام گزینشی" و "موازنه از راه دور" است.

نتیجه

در حال حاضر در میان نخبگان سیاسی آمریکا اجماعی بر سر بهترین استراتژی کلان برای سیاست خارجی ایالات متحده وجود ندارد. شاید برای اولین بار پس از جنگ سرد است که استراتژی "استیلاطلبی" و ضرورت حضور نظامی مستقیم آمریکا در مناطق حساس جهان مورد نقد و معارضة جدی در درون آمریکا قرار می گیرد. با این حال، عده‌ای همچنان معتقدند هدف دولت آینده آمریکا، باید حفظ و گسترش سلطه ایالات متحده در سراسر جهان باشد. انتخاب دونالد ترامپ به ریاست جمهوری آمریکا نیز بر این شکاف و سردرگمی افزوده است. عقاید ترامپ در حوزه سیاست خارجی مجموعه‌ای از تناقضات و چالش‌های جدی را فراروی ایالات متحده قرار داده است. او از سویی از ایده "آمریکا نخست" حمایت می کند و خواهان ترمیم اقتدار به زعم او "زمین گیر شده"^۲ آمریکا است، و از سوی دیگر منتقد جدی هزینه های نظامی آمریکا در گوشه و کنار جهان و به ویژه خاورمیانه در سال‌های گذشته است. از سویی از سیاست درهای بسته در حوزه اقتصاد و تجارت سخن می گوید و از سوی دیگر خواهان استیلای آمریکا در نظام جهانی است. او از سویی متحدان فراتلانتیکی واشنگتن در ناتو را با ایده روابط نزدیک تر با روسیه غافلگیر می کند؛ و از سوی دیگر با خروج ناگهانی از اتحادیه تجاری اقیانوس آرام متحدان آمریکا در شرق آسیا را بهت زده ساخته و همزمان خواستار مهار بیشتر چین است. با این اوصاف، تشخیص اینکه دولت جدید آمریکا دقیقاً از چه استراتژی کلانی در سیاست جهانی خود پیروی خواهد کرد دشوار است. به نظر می رسد ترامپ هنوز درک درستی از مفهوم "نظم لیبرال" که ایالات متحده در تمام سال‌های پس از جنگ جهانی دوم تاکنون برای حفظ و توسعه آن در جهان تلاش کرده است، ندارد.

ورای اختلافات و مباحثات نظری در درون آمریکا، به نظر می رسد در عرصه عمل، با توجه به محدودیت مخارج نظامی آمریکا و نیز پیچیدگی معادلات خاورمیانه، دولت جدید

1. America First

۲. Crippled America (نام کتابی که دونالد ترامپ در سال ۲۰۱۵ منتشر کرده است)

در واشنگتن ناگزیر از اعمال ترکیبی از استراتژی‌های "اقدام‌گزینشی" و "موازنه از راه دور" در این منطقه باشد. در شرایط کاهش اعتماد متقابل میان واشنگتن و متحدین سنتی آن، نتیجه مطلوب برای آمریکا برقراری توازن قدرت به طور همزمان و ممانعت از ظهور یک قدرت هژمونیک تا زمان برقراری نظم جدید است. ورود مستقیم آمریکا در عملیات نظامی نیز، تنها در صورتی خواهد بود که یک قدرت هژمونیک و علناً تهدیدکننده در منطقه ظهور یابد. بر این اساس، مدل‌های مفروض برای گزینه‌های آمریکا به شرح زیر است:

۱ - ایالات متحده به حمایت خود از متحدین سنتی در منطقه ادامه خواهد داد اما همزمان ممکن است سطحی از تعامل با ایران را در موضوعات و موارد خاص باز نگه دارد. البته لحن ایالات متحده نسبت به جمهوری اسلامی ایران در دوره ترامپ به طور قطع سخت‌گیرانه‌تر از دوره اوباما خواهد بود. دولت ترامپ هم اکنون مشغول بازنگری کلی در استراتژی خود نسبت به جمهوری اسلامی ایران است و مطمئناً با توجه به چینش افراد مخالف ایران در وزارت امور خارجه، شورای امنیت ملی و سازمان سیا نتیجه این بازنگری تولید سندی ایران ستیزانه خواهد بود.

۲ - ایالات متحده ضمن حفظ حضور نظامی خود در خلیج فارس، از مدل "امنیت مشارکتی" با حضور همه متحدین خود در یک صف واحد علیه آنچه "تهدید هژمونی ایران" خوانده می‌شود حمایت خواهد کرد؛ ائتلاف آمریکایی-عربی ضد تروریسم و یا ائتلاف عربی-اسلامی به رهبری عربستان سعودی تقویت خواهد شد اما میزان مشارکت عملیاتی آمریکا در این ائتلاف‌ها حداقلی و نمادین است و بار اصلی هزینه‌ها و لجستیک بر عهده خود متحدین گذاشته می‌شود.

۳ - آمریکا از همکاری با روسیه به عنوان یک بازیگر اصلی در معادلات خاورمیانه استقبال می‌کند. درگیر شدن روسیه در معادلات پیچیده خاورمیانه بخشی از انرژی تهاجمی آن کشور را تخلیه کرده و از شدت اصطکاک روسیه و ناتو در شرق اروپا می‌کاهد. از طرف دیگر، حضور روسیه در خاورمیانه تهدیدکننده منافع دوستان اصلی آمریکا همچون اسرائیل و عربستان نیست (چراکه آنها بر خلاف شرکای آمریکا در شرق اروپا روابط گسترده و دوستانه‌ای با مسکو دارند) ضمن اینکه روسیه می‌تواند تا حد زیادی بر رفتار ایران هم کنترل داشته باشد.

۴ - به تدریج و با کاهش وابستگی آمریکا به نفت خلیج فارس و نیز تثبیت برتری

نظامی و تکنولوژیکی اسرائیل، احتمالاً شکلی از سیاست موازنه از راه دور مورد اجرا قرار خواهد گرفت. در این مدل، ایران، ترکیه و عربستان در دور باطل رقابت‌ها و کشمکش‌های بی‌پایان فرسوده می‌شوند و برای اولین بار یک حاشیه امن باثبات برای رژیم صهیونیستی به وجود خواهد آمد.^۱ همچنین رقبای بزرگ آمریکا به ویژه چین نیز وادار به پرداخت هزینه‌های سیاسی و مالی بیشتری برای باثبات سازی منطقه و تأمین امنیت انتقال انرژی خواهند شد. چین تا دهه‌های آینده همچنان به طور عمده به نفت خاورمیانه وابسته خواهد بود. هرچقدر شرایط منطقه آشفته‌تر باشد، بعید است که چین بتواند به سیاست بی‌طرفی و بی‌عملی خود در خاورمیانه ادامه دهد (Dodge & Hokayem, 2014: 222)، امری که می‌تواند فضای مانور بیشتری برای آمریکا در محور آسیا-پاسیفیک ایجاد نماید. در جمع بندی نهایی، می‌توان پیش بینی کرد که مقامات دولت ترامپ در سال‌های آینده بر لحن ایران ستیزانه خود خواهند افزود و تلاش خواهند کرد تا با یک سلسله اقدامات تحریک آمیز، ایران را به نقض برجام وادار و یا متهم نمایند. همزمان، مجموعه ای از تحریم‌های جدید علیه ایران به طور یکجانبه از سوی واشنگتن به موجب اجرا در خواهد آمد. با این حال، ممکن است در مواردی (مانند راه حل بحران سوریه) انعطاف‌هایی در مقابل ایران بروز بدهد. همچنین معلوم نیست که روابط آمریکا با عربستان و ترکیه تا پایان دولت ترامپ باثبات و بدون دست انداز باقی بماند. از این رو، چنانچه ایران، ترکیه و عربستان نتوانند سازوکاری برای دسترسی به توازن غیر خصمانه میان خود بیابند، صرفاً بر فرسودگی منطقه افزوده شده و منافع آن عاید ایالات متحده و اسرائیل می‌گردد. این بدان معناست که کلید مقابله با سیاست‌های محدودکننده ایالات متحده در قبال ایران در دوره جدید در اتخاذ یک دکترین منطقه‌ای روشن، اعتمادبخش و مشارکت آمیز از سوی کشورمان است.

۱. بحران اخیر قطر به خوبی آسیب‌پذیری منطقه در برابر بحران‌سازی‌های مورد حمایت آمریکا را نشان داد.

منابع

- Acharya, A. (2014). *The End of American World Order*, Cambridge: Polity Press.
- Allison, M. (2010). U.S. AND IRANIAN STRATEGIC COMPETITION: Saudi Arabia and the Gulf States. *Center for Strategic and International Studies*. available at: <http://csis.org/program/us-and-iranian-strategic-competition>
(مشاهده شده در ۱/۶/۱۳۹۵)
- Baxter, K & Akbarzadeh, SH. (2008). *US Foreign Policy in the Middle East*, The Roots of Anti-Americanism. London: Routledge.
- Bell, P. (2001). *The World Since 1945, An International History*. London: Arnold.
- Campbell, K., Edelman, E., Flournoy, M., Fontaine, R., Hadley, S. J., Kagan, R., ... Zoellick, R. (2016). Extending American power, Strategies to Expand US Engagement in a Competitive World Order. Washington DC: *Center for a New American Security*. Available at: <https://www.cnas.org/publications/reports/extending-american-power-strategies-to-expand-u-s-engagement-in-a-competitive-world-order>
(مشاهده شده در ۱۲/۵/۱۳۹۵)
- Cordesman A. H., Bosserman, B., Khazai, S. (2012). U.S. AND IRANIAN STRATEGIC COMPETITION: The Sanctions Game: Energy, Arms Control, and Regime Change, *Center for Strategic and International Studies*. Available at: https://csis-prod.s3.amazonaws.com/s3fs-public/legacy_files/files/publication/120426_Iran_Sanctions.pdf
(مشاهده شده در ۱۰/۱۲/۱۳۹۴)
- Dodge, T & Hokayem, E. (2014). *Middle East Security, The US Pivot and the Rise of ISIS*. London: The International Institute for Strategic Studies.
- Goldberg, J. (2016). The Obama Doctrine: The U.S. president talks through his hardest decisions about America's role in the world. *The Atlantic*. Available at: <http://www.theatlantic.com/magazine/archive/2016/04/the-obama-doctrine/471525/>, accessed on 2016, April.
(مشاهده شده در ۱۳/۲/۱۳۹۵)

Handler, S. P. (۲۰۱۳). *International Politics; Classic and Contemporary Readings*. Los Angeles: SAGE.

Hans Binnendijk, H (2016) Friends, Foes, and Future Directions; US partnership in a Turbulent Worl. Rand corporation. Available at: www.rand.org/t/RR1210

(مشاهده شده در ۱۳۹۵/۵/۱۲)

Hicks, K. H., Dalton, M. G. (eds.) (۲۰۱۷), Deterring Iran After the Nuclear Deal, Washington DC: *Center for Strategic and International Studies (CSIS)*. Available at:

https://csis-prod.s3.amazonaws.com/s3fs-public/publication/170313_Hicks_DeterringIran_Web.pdf?GwRM1vOIS4wvH67bb359MogE8MW12DJg

(مشاهده شده در ۱۳۹۶/۴/۲۰)

Klieman, A. (2015). *Great Powers and Geopolitics, International Affairs in a Rebalancing World*. New York: Springer International Publishing.

Krieg, A (2016), Externalizing the Burden of War: Obama Doctrine and US Foreign Policy in the Middle East. *International Affairs*, 92(1), pp. 97-113, available at:

https://www.chathamhouse.org/sites/files/chathamhouse/publications/ia/INTA92_1_05_Krieg.pdf

(مشاهده شده در ۱۳۹۵/۶/۱)

Leverett, F & Leverett, M. (2012). The Balance of Power, Public Goods, and the Lost Art of Grand Strategy: American Policy toward the Persian Gulf and Rising Asia in the 21st Century, *Penn State Journal of Law & International Affairs*, 1(2), Available at:

<http://elibrary.law.psu.edu/cgi/viewcontent.cgi?article=1010&context=jlia>

(مشاهده شده در ۱۳۹۵/۵/۱۲)

Lieber, R. (2014). Rhetoric or Reality? American Grand Strategy and the Contemporary Middle East. *Georgetown University*, Annual Meeting of the American Political Science Association, Available at:

https://papers.ssrn.com/sol3/papers.cfm?abstract_id=2452301

(مشاهده شده در ۱۳۹۵/۵/۱۲)

Mersheimer, J., & Walt, S. (2016). The Case for Offshore Balancing, A Superior U.S. Grand Strategy. *Foreign Policy*, pp. 70-83.

Miglietta, J. P. (2002). *American Alliance Policy in the Middle East 1945-1992; Iran, Israel, and Saudi Arabia*. Lanham: Lexington Books.

Paul D. Miller, p. (2016). *American Power and Liberal Order: A Conservative Internationalist Grand Strategy*. Washington DC: Georgetown University Press.

Muzalevsky, R. (2015). From Frozen Ties to Strategic Engagement: U.S.-Iranian

Relationship in 2030. Washington DC: *Army War College, Strategic Studies Institute*. Available at: <http://www.strategicstudiesinstitute.army.mil/pdffiles/PUB1265.pdf>

(مشاهده شده در ۱۳۹۴/۸/۲۸)

Ottaway, D. (2015), Obama's Arab Security Strategy. Foreign Affairs, Available at: <https://www.foreignaffairs.com/articles/persian-gulf/2015-05-18/obamas-arab-security-strategy>, accessed on: 2015, May 18.

(مشاهده شده در ۱۳۹۵/۴/۴)

Perry, CH & Andersen, B. (2014). Managing The Global Impact Of Americas Rebalance To Asia. *The Institute Foreign Policy Analysis*. Available at:

http://www.ifpa.org/pdf/AmericasRebalanceToAsia_color.pdf

(مشاهده شده در ۱۳۹۴/۱۲/۱۰)

Pollack, K. (2015). U.S. policy toward a turbulent Middle East. *Brookings*. Available at:

<https://www.brookings.edu/testimonies/u-s-policy-toward-a-turbulent-middle-east/>

(مشاهده شده در ۱۳۹۵/۲/۱۳)

Posen, R & Ross, L. (1996). Competing Visions for U.S Grand Strategy. *International Security*, 21(3). Available at:

<http://www.comw.org/pda/14dec/fulltext/97posen.pdf>

(مشاهده شده در ۱۳۹۵/۵/۱۲)

Posen, B. R. (2014). *Restraint, A New Foundation for US Grand Strategy*. Ithaca: Cornell University Press.

Preble, C., Ashford, E., Evans, T. (2016). Our Foreign Policy Choices, Rethinking Americas Global Role. Washington DC: *Cato Institute*. Available at:

<http://www.cato.org/publications/white-paper/our-foreign-policy-choices-rethinking-americas-global-role>

(مشاهده شده در ۱۳۹۵/۵/۱۲)

Rabinovich, I. (2015). Israel and the Changing Middle East. *Brookings*. Available at:

<https://www.brookings.edu/wp-content/uploads/2016/06/Israel-Rabinovich-01292015-1.pdf>

(مشاهده شده در ۱۳۹۵/۵/۱۲)

Rynhold, J (2014). American Grand Strategy and the Arab-Israeli Conflict, Bar-Ilan University, *American Political Science Association Annual Conference*, Washington DC. Available at:

https://papers.ssrn.com/sol3/papers.cfm?abstract_id=2453593

(مشاهده شده در ۱۳۹۵/۲/۱۳)

Trump, D. J. (2015), *Great Again: How to Fix Our Crippled America*, New York: Simon & Schuster.

Trump, D.J. (2016), Donald J. Trump Foreign Policy Speech, available at:

<https://www.donaldjtrump.com/press-releases/donald-j.-trump-foreign-policy-speech>

(مشاهده شده در ۱۳۹۵/۱۰/۱۰)

Salem, P. (2008). The Middle East: Evolution of a Broken Regional Order.

Carnegie Middle East Center. Available at:

http://carnegieendowment.org/files/cmec۹_salem_broken_order_final.pdf

(مشاهده شده ۱۳۹۵/۲/۱۳)

Smith, L. (2015). The End of Pax Americana. *Hudson Institute Research*. Available at: <http://www.hudson.org/research/11732-the-end-of-pax-americana>

(مشاهده شده در ۱۳۹۵/۴/۴)

Walt, S. M. (1985). Alliance Formation and the Balance of World Power.

International Security 9(4) pp. 3-18

Waltz, K.N. (1979). *Theory of International Politics*. Massachusetts: Addison-Wesley.

Walt, S. (2013). U.S. Middle East Strategy: Back to Balancing. *Foreign policy*.

Available at:

<http://foreignpolicy.com/2013/11/21/u-s-middle-east-strategy-back-to-balancing/>

(مشاهده شده در ۱۳۹۵/۵/۱۵)

Yaqub, S. (2004). *Containing Arab Nationalism, The Eisenhower Doctrine and the Middle East*. Chapel Hill: The University of North Carolina Press.

The Obama Doctrin

Williams, P. (2016). President Obama's Approach to the Middle East and North Africa: Strategic Absence. *Case Western Reserve Journal of International Law* 48. Available at:

https://papers.ssrn.com/sol3/papers.cfm?abstract_id=2747485

(مشاهده شده در ۱۳۹۵/۵/۲۲)

Ughlin, J. (2015). THE GREAT POWERS IN THE NEW MIDDLE EAST, in Rocky Harbors: Taking Stock of the Middle East in 2015. *CSIS Middle East Program*. Available at:

https://csis-prod.s3.amazonaws.com/s3fs-public/legacy_files/files/publication/150428_Alterman_RockyHarbors_Web.pdf

(مشاهده شده در ۱۳۹۵/۶/۱)